

محاصره

خدا را ! این خراب آباد عالم را عمارت کن

ازین درمانده ایناء بشر رفع اسارت کن

فساد و بت پرستی جانشین داد و دین گشته

اللا ای بت شکن برخیز اعمال رسالت کن

نه بینی پاره سنگ کفّه میزان قانون را

تو بی تبعیض شاهین برتر از وی عدالت کن

تمّدن جانور را از دژم خوئی عقم کرده

بشر خون میخورد باری تو محو این خجالت کن

صفوف چهل و گمراهی ز هر شش سو کمین کرده

درین پیکار جاویدان تقّالای شهادت کن

کلید گنجها را اهرمن بر گردن افکنده

تو ای گنجور دانش فکر مفتاح سعادت کن

بشر در مکتب دیوان عدوی یکدگر گشته

عمو! بین برادرزاده ها ختم عداوت کن

چه پروا داری از ظلمت چو مشعلدار ایمانی

تو شیری چهل رو به عزم هیجا با شهادت کن

گناه آلودگان غرقه در دریای شهوت را

چو موسی خرق عادت غرق امواج ندامت کن

بشر در بطن مالم زندگی نازاده میمیرد

تو رفع شبهه زین مولود سر تا پا حقارت کن

تو رغم عنكبوتان تا طناب دار ميبافند

ز سرها ريشه كن خار تباہی و شرارت كن